

سید جواد صالحی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۴

چکیده

تحولات اصلاحی در خاورمیانه از لحاظ نظری و عملی فراز و فرودهای متفاوتی را طی نموده است. تحولاتی که از لحاظ نظری خود را در دوگانه‌های سنت و مدرنیسم، اسلام‌گرایی و سکولاریسم، عربیسم و پان عربیسم باز تابانده و مجادلات گفتمانی با چند دهه سابقه و معتناهی از متون را پدید آورده است. تحولات مربوط به بیداری اسلامی در جهان عرب سبب شد واکنش مردم در دستیابی به خواست خود برای مبارزه با رژیم‌های اقتدارگرا، شیوه‌های متفاوتی از جمله توسل به بیگانگان، مقاومت مدنی و مبارزات مسلحانه را پیشه نمایند که نمونه آن را می‌توان در تونس، مصر، لیبی، بحرین، یمن و سوریه مشاهده نمود. نویسندگان بر این اعتقاد است که فقدان شکل‌گیری دولت - ملت به مفهوم واقعی در خاورمیانه، تعمیق شکاف بین حاکمان و مردم و تشدید بحران مشروعیت سبب‌ساز روندهای اعتراضی در این منطقه گردد. از آنجایی که تحولات مربوط به سنخ‌شناسی حوادث خاورمیانه از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، این مقاله در نظر دارد منحنی روند تحولات اصلاحی در سوریه را بر اساس دوگانه اسلام و سکولاریسم و بازتاب عینی آن در دوران حاکمیت حزب بعث سوریه مورد واکاوی قرار دهد. فرضیه اصلی نویسنده آن است که نگاه امنیتی به اصلاحات در سوریه و پیوند خوردن آن به مولفه مداخله منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سبب گردید خواست‌های اصلاحی که حتی رهبران سوریه بر ضرورت اجرای آن تاکید داشتند از مجرای مسالمت‌آمیز خارج و جنبه خشونت‌آمیز به خود بگیرد.

کلیدواژه‌ها: سوریه، حزب بعث، اصلاحات، سکولاریسم، اسلام‌گرایی

* salehi_j@yahoo.com

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نوزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۱، ص ۶۰ - ۳۷.

مقدمه

سوریه از ۱۵۱۶ تا ۱۹۱۷ تحت سیطره حکومت عثمانی قرار داشت و به وسیله شاهزاده فیصل بن حسین، رهبر قشون مشترک بریتانیا و اعراب، به استقلال دست یافت، اما فاتحان جنگ جهانی اول، سوریه را به صورت سرزمین تحت قیمومت به فرانسه واگذار کردند. پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۶ سوریه از قیمومت فرانسه بیرون آمد، اما تاریخ این کشور تا چند دهه بعد تحت تاثیر بحران اعراب و اسرائیل قرار داشت. در سال ۱۹۴۸ سوریه با حضور در اولین جنگ اعراب و اسرائیل شکست سختی را تحمل کرد. پس از آن، این کشور برای بیست سال در بحرانی داخلی فرو رفت و کودتاهای متوالی را تجربه کرد.^۱ سوریه تحت تاثیر قیمومت فرانسه، نسبت به سایر کشورهای عربی آمادگی بیشتری برای تحزب، حکومت پارلمانی و تکثرگرایی سیاسی داشت. میشل عفلق و صلاح بيطار که اولی یک مسیحی ارتدکس و دومی یک مسلمان سنی بود، هر دو در دانشگاه سوربن پاریس درس خوانده بودند. آنان که مجموعه نظراتی متناقض از ملی گرایی عربی و گرایش های چپ را نمایندگی می کردند، پایه گذاران حزبی به نام بعث بودند که به تدریج بازیگری پر نفوذ در صحنه سیاسی سوریه شد.^۲

حزب بعث از ۱۹۴۴ به صورت اتحادیه مخفی دانشجویان و روشنفکران جوان فعالیت می کرد و فعالیت های آن پس از استقلال از فرانسه علنی شد. تاسیس این حزب در بهار ۱۹۴۷ با هدف مبارزه با اقتدار سیاسی و اقتصادی زمین داران بزرگ و بازرگانان ثروتمند دمشق و حلب صورت گرفت. حزب بعث سوریه در ۱۹۵۳ در جانبداری از پان عربیسم رهبران مصر با حزب سوسیالیست به رهبری اکرم حورانی یکی شد، اما پس از منحل شدن تمامی احزاب در جمهوری متحد عرب، به مخالفت با ناصر برخاست. پس از منحل شدن این جمهوری در سال ۱۹۶۱، به تدریج قدرت سیاسی در سوریه به دست حزب بعث افتاد تا آنجا که در ۱۹۶۳ به حزب حاکم تبدیل شد.^۳

در ماه مارس ۱۹۶۳ کودتای دیگری در سوریه روی داد که حزب بعث را برای اولین بار در این کشور به قدرت کامل رساند. حافظ اسد در این زمان عضو شورای ملی فرماندهی انقلاب شده و درجه سرلشکری گرفته بود. او با این کودتا فرمانده نیروی هوایی سوریه شد. در چنین شرایطی

حزب بعث با اینکه فقط ۱۱ درصد آرا و ۱۶ کرسی در پارلمان داشت، به بازیگر ذی نفوذ و تعیین‌گر سیاست سوریه بدل شد. مواضع اعلامی آنان در این مقطع، شعارهای ضد غربی و جانب‌داری نسبی از شوروی بود. بعضی از اعضای ذی نفوذ حزب بعث به‌طور عمده یا از کمونیست‌های سابق و یا از اعضای حزب نیمه فاشیستی پ. پ. اس. بودند، ولی اکثریت اعضای حزب بعث را روشنفکران طبقه متوسط و یا افسران جوان ارتش تشکیل می‌دادند.

ایده اتحاد و «پان‌عربیسم» در این دوران در سوریه بیش از پیش محبوبیت یافت. این جنبش از همبستگی کشورهای عربی حمایت می‌کرد. یکی از قوی‌ترین هواداران پان‌عربیسم، حزب بعث بود که علاوه بر سوریه اعضای در عراق، لبنان و اردن را به خود جذب کرده بود. ایجاد پدیده‌ای به نام اسرائیل موجب شد کینه از استعمارگران اروپایی کمرنگ‌تر شود و یا اینکه از اولویت بیفتد. ملی‌گرایان عرب به‌جای کینه گذشته و تخلیه نفرت بر سر استعمارگران سنتی اروپایی؛ یعنی فرانسه و انگلیس، هم خود را بیشتر معطوف به دشمن نزدیک و اشغالگری که در سرزمین‌های عربی مأوا گزیده بود، معطوف کنند.^۴

در حزب بعث از همه طبقات اجتماعی حضور داشتند. دهقانان و رعایای خسته از ستم مالکان، خواهان توزیع و تقسیم زمین و ثروت در سوریه بودند و این خواسته که در شعارهای سوسیالیستی حزب بعث نیز برجسته بود، برای آنان جذابیت داشت. همچنین این حزب در بین سایر طبقات محروم و فرودست جامعه و طبقات متوسط شهری و روشنفکران بیشتر از کشورهای دیگر مقبولیت یافته بود.

در اساسنامه اولیه حزب بعث تأکیدی به رسمیت دین اسلام و اشاره به هیچ‌یک از ادیان ابراهیمی نشده و از این باب یک حزب سکولار به‌شمار می‌رفت. تئوریسین‌ها و بنیان‌گذاران حزب بعث، میشل عفلق (مسیحی ارتدوکس) و صلاح بيطار (مسلمان سنی) در زمان قیمومت فرانسه بر سوریه در دانشگاه سوربون پاریس درس خوانده بودند. آنان از طرفی تحت تأثیر افکار مارکسیستی که بعد از جنگ جهانی اول در اروپا مد شده بود قرار گرفته بودند، و از طرفی هم از «ناسیونال - سوسیالیسم» آلمان هیتلری متأثر بودند. هر دو نفر در ۱۹۳۲ پس از پایان تحصیلات در اروپا با آرمان‌های ملی‌گرایانه و آگاهی‌های سوسیالیستی به سوریه برگشتند و با

تدریس در دانشگاه به نشر افکار خود مشغول شدند. آنان در ابتدا در ۱۹۳۴ با مارکسیست‌های سوری جمعیتی به نام «جماعه الإحياء العربی» تشکیل دادند که مجله *الطلیعه* به صورت غیررسمی ارگان آن بود. این حزب تا پایان جنگ به گونه‌ای به حیات خود ادامه داد، ولی در قدرت نقش چندانی نداشت تا اینکه در اواخر ۱۹۴۷ میشل عفلق، صلاح بيطار و دو نفر از هم‌فکرانشان به نام جلال سید و ذکی ارسوزی حزبی به نام «حزب البعث العربی» تشکیل دادند. آنان مجله‌ای به نام بعث نیز منتشر کردند.

بعد از جنگ جهانی دوم، مارکسیسم — لنینیسم در سایه موضع تهاجمی استالین در خاورمیانه نیز حضور و جلوه متفاوتی یافته بود. در چنین فضایی در سال ۱۹۵۳، حزب البعث العربی و حزب العربی الاشتراکی که آن را اکرم حورانی رهبری می‌کرد، در هم ادغام شدند و حزب واحدی را به نام «حزب البعث العربی الاشتراکی» تشکیل دادند.

می‌توان گفت که حزب بعث از نظر ایدئولوژیک، اجتماع نقیضین بود. این ایدئولوژی در حقیقت ملغمه‌ای از ملی‌گرایی عربی و مرام اشتراکی و مارکسیسم بود که تئوری‌های آن فقط در محدوده قومیت عربی اعتبار داشت، ولی در باطن با حوزه جهانی این ایدئولوژی؛ یعنی کمونیسم بین‌الملل، همانند نازی‌های آلمان به شدت معارض بود.^۵

در دوران جنگ سرد و جهان دوقطبی، و به‌ویژه مقطع زمانی مورد بحث، مجموعه دنیای غرب، حکومت‌های ضد کمونیسم شوروی ولو با رژیم دیکتاتوری و یا توتالیترا را تحمل و گاه حمایت می‌کرد. برای آنها اگر رژیم‌های جهان سوم حکومت مبتنی بر دموکراسی غربی هم نداشتند، و یا حقوق بشر و حقوق شهروندی نادیده گرفته می‌شد، حتی اگر در شعارها و لفاظی‌های سیاسی آنان امپریالیسم غرب هم مورد تهاجم قرار می‌گرفت، مهم نبود. اولویت اصلی آن بود که این رژیم‌ها با مارکسیسم لنینیسم شوروی مبارزه کنند. برای آنها روشن بود که در جامعه استعمارزده خاورمیانه عربی با داشتن توده‌های فقیر، شعارهای کمونیستی جذابیت بیشتری خواهد داشت، و در صورت برقراری «پلورالیسم» سیاسی و دموکراسی آزاد و پارلمانی بازنده اصلی خود آنها خواهند بود. لذا احزاب انحصارطلب مخالف کمونیسم، مطلوب‌تر بود.

سال ۱۹۵۷ که حزب بعث قدرت را در دولت سوریه به دست گرفت، دورانی بود که حزب

کمونیست با حمایت شوروی روز به روز در سوریه قدرت و نفوذ بیشتری می‌یافت، به نحوی که عفیف بذری، رئیس ستاد ارتش سوریه، عضو حزب کمونیست بود. سوریه در آن زمان تنها کشور عربی بود که حزب کمونیست نماینده‌ای در پارلمان داشت. این در شرایطی بود که حزب کمونیست در مصر ممنوع بود.

شکری القوتلی و اکرم حورانی، رهبران بعثی سوریه، احساس کردند که وحدت با مصر هم با ایده پان عربیسم سازگار است و هم اینکه با برپایی دولت و پارلمان مشترک و فرماندهی مشترک نظامی از حضور مارکسیست‌ها در سطوح بالا ممانعت خواهند کرد، و مانع به قدرت رسیدن حزب کمونیست خواهند شد. سوریه و مصر در سال ۱۹۵۸ با یکدیگر وحدت کردند و با ریاست جمهوری جمال عبدالناصر جمهوری متحده عربی را تشکیل دادند. اما این اتحاد آن گونه که رهبران سوریه امید داشتند ثمربخش نبود. همه سوری‌ها با سیاست‌های مورد حمایت حزب بعث موافق نبودند و درگیری‌های محلی و نارضایتی‌هایی در میان کسانی که خواهان اصلاحات سوسیالیستی بودند و نیز بازرگانان ثروتمند شهری و زمین‌دارانی که خواستار حفظ قدرت خود بودند، در می‌گرفت. از طرفی ناصر منافع سوریه را تحت‌الشعاع منافع مصر قرار داد و مآلاً این اتحاد در سال ۱۹۶۱ پایان یافت.

پس از فروپاشی اتحاد با مصر، افسران ارتش سوریه زمام امور را در دولت به دست گرفتند و ناظم القدسی رئیس‌جمهور شد. در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی رهبری در سوریه چندین بار تغییر یافت تا اینکه در سال ۱۹۶۳ حزب بعث دوباره بر کشور تسلط یافت. در این مقطع اعضای این حزب را به‌طور عمده روستاییانی تشکیل می‌دادند که در نواحی فقیرنشین کشور پرورش یافته بودند. علویان از جمله این گروه بودند. آنان خارج از ارتش گزینه‌های اندکی برای ارتقای وضعیت اجتماعی و اقتصادی خود داشتند. بسیاری از آنان که در دهه ۱۹۵۰ به ارتش پیوسته و ارتقای درجه یافته بودند، اکنون جایگاه‌های قدرتمندی در ارتش داشتند. علویان شاخه‌ای از دین اسلامند که پیروان آن بیشتر در استان لاذقیه و بندر طرطوس سوریه ساکن هستند. علوی‌ها در گذشته، کشاورزان فقیری بودند که در زمین‌های متعلق به ثروتمندان سنی کار می‌کردند.^۶

در انشعابات و جدال‌های مذهبی در قرون گذشته، ابن تیمیه از متفکران و نظریه‌پردازان

مذهب حنبلی قرن هشتم در سوریه - که نوشته‌های او مبنای تفکر پیروی از «سلف صالح» توسط محمد عبدالوهاب (بانی وهابیت و سلفیه) گردید - و نیز ابن بطوطه مراکشی، در فتاوی خود علویان شامات را، رافضی و خارج از دین اسلام دانسته بودند. با این حال در دوره‌های متاخر علویان با خدمت در ارتش توانستند به قدرت و مقام اجتماعی دست یابند. در رهبری دولت جدید آنان نفوذ بسیاری داشتند، اما برای مسلمانان سنی مذهب که همیشه در ساختار سیاسی کشور اثرگذار بودند، تحمل این امر دشوار بود.

در دهه ۱۹۶۰ با آنکه اعضای حزب بعث مقام‌های مهمی را در دولت سوریه بر عهده داشتند، هنوز هم درباره چگونگی اداره کشور در میان اعضای حزب اختلاف نظر وجود داشت. برخی از اعضای حزب حامی شکل‌گیری اتحادیه عرب مانند اتحاد با مصر بودند، اما دیگران خواستار استقلال بیشتر سوریه بودند. برخی از آنان در راستای باورهای سوسیالیستی حزب از مالکیت بیشتر دولت در بخش‌های صنعتی و کشاورزی حمایت می‌کردند. سرانجام اعضای جوان‌تر حزب که نسبت به هم‌تایان محافظه‌کار خود بیشتر از خط‌مشی سوسیالیستی حمایت می‌کردند، در سال ۱۹۶۶ قدرت را در دولت به دست گرفتند. صلاح جدید به‌عنوان رهبر حزب سیاست‌های دولت را رهبری می‌کرد و نورالدین الاتاسی نیز رییس‌جمهور بود. وزیر دفاع در دولت جدید نیز سرلشکر حافظ اسد بود که در سال‌های باقیمانده قرن بیستم در سیاست‌های سوریه نقشی سرنوشت‌ساز ایفا کرد. در این دوره مقام‌های بلندپایه دولت در ادوار گذشته یا دستگیر شدند و یا کشور را ترک کردند. حافظ اسد که از جوانی تحت‌تاثیر ملی‌گرایی عرب و اندیشه‌های سوسیالیستی و ضد استعماری قرار داشت، در شانزده سالگی به حزب بعث پیوسته بود. وی در ۱۹۵۲، در دانشکده خلبانی حِمص ثبت‌نام کرد. وی سه سال بعد با درجه ستوانی فارغ‌التحصیل شد و به خدمت نیروی هوایی سوریه درآمد.

اسد در سال ۱۹۵۵ برای گذراندن یک دوره آموزشی شش‌ماهه به مصر اعزام شد. کارآمدی او به‌عنوان خلبان جنگی موجب شد برای کسب مهارت و آموزش پرواز با هواپیمای میگ‌روسی، در اواسط ۱۹۵۸ در زمان وحدت مصر و سوریه، به شوروی اعزام گردد. حافظ اسد پس از بازگشت از شوروی در ۱۹۵۹، متوجه شد که در نظام تازه، حزب بعث به حاشیه رانده شده است

و بیشتر افسران بعثی به مشاغل غیرنظامی گمارده شده یا به واحدهای بی‌اهمیت نظامی در مصر اعزام شده‌اند. وی در ۱۹۶۰، همراه با دو افسر علوی (صلاح جدید و محمد عمران) و دو نظامی اسماعیلی (عبدالکریم الجندی و احمد المیر)، تشکیلاتی سری به‌نام کمیته نظامی پایه‌گذاری کرد. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱، گروهی از افسران سوری که در کمیته نظامی عضویت نداشتند، به رهبری عبدالکریم نخلای، با کودتای نظامی به وحدت مصر و سوریه پایان دادند و قدرت را در سوریه به دست گرفتند. برخی سران حزب بعث، از جمله صلاح‌الدین بیطار و اکرم حورانی، جدایی سوریه از جمهوری متحد عربی و پایان وحدت را تایید کردند؛ ناصر که از این تحول ناراضی بود، حافظ اسد و دیگر نظامیان بعثی را زندانی کرد. حافظ اسد ۴۴ روز در توقیف مصری‌ها بود.^۷

طرفداران جمال عبدالناصر، در ۲ آوریل ۱۹۶۲ تلاش کردند با کودتا قدرت را در دست بگیرند که نافرجام ماند. پس از شکست کودتا در سوریه، حافظ اسد بار دیگر فعالیت‌های سیاسی خود را در حزب بعث متمرکز ساخت و با دیگر اعضای کمیته نظامی، کودتای ۸ مارس ۱۹۶۳ را طرح‌ریزی کرد که در نتیجه آن، حزب بعث در سوریه به قدرت رسید. بر اثر این تحول، حافظ اسد، که اینک عضو شورای ملی فرماندهی انقلاب بود، با درجه سرگردی به نیروی هوایی سوریه بازگشت. در ۱۹۶۴، او درجه سرلشکری گرفت و به فرماندهی نیروی هوایی سوریه منصوب شد. به‌علاوه، به عضویت شورای مرکزی حزب بعث نیز برگزیده شد. از همان ابتدای به قدرت رسیدن حزب بعث، اختلاف میان اعضای قدیمی و سنتی آن (مانند میشل علق) و اعضای نظامی و جوان حزب (مانند حافظ اسد و صلاح جدید) آغاز شد. نظامیان جوان اعتقاد داشتند رهبری علق بر حزب با ضعف و فساد همراه است. حافظ اسد و صلاح جدید به تدریج با بسیج حامیان خود در سوریه به قدرت اصلی حزب تبدیل شدند. آنان در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ دست به کودتایی نظامی زدند که در نتیجه آن دولت امین‌الحافظ سقوط کرد. امین‌الحافظ و میشل علق از حزب تسویه شدند در دولت جدیدی که به ریاست صلاح جدید تشکیل شد، حافظ اسد با حفظ سمت فرماندهی نیروی هوایی، وزیر دفاع نیز شد.^۸

با شکست سوریه در جنگ شش روزه (ژوئن ۱۹۶۷)، ارتفاعات جولان از دست رفت و نیمی از نیروی هوایی سوریه نابود شد. ژنرال حافظ اسد در مقام وزیر دفاع، مقصر دانسته شد و عزل

وی مطرح گردید، اما اسد گناه این شکست را به گردن آن عده از رهبران حزب انداخت که با تسویه حساب‌های سیاسی مکرر، ارتش سوریه را تضعیف کرده بودند.

پس از کودتای ۲۳ فوریه ۱۹۶۶، و به‌ویژه پس از شکست سوریه در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اختلاف‌نظر حافظ اسد و صلاح جدید در مورد راهبرد نظامی و سیاست‌های خارجی، اقتصادی و اجتماعی افزایش یافت که به ایجاد شکاف در حزب بعث انجامید. حافظ اسد نفوذ زیادی در ارتش سوریه داشت، اما صلاح جدید بر تشکیلات سیاسی حزب بعث مسلط بود. صلاح جدید در کنگره سراسری حزب بعث در اکتبر ۱۹۷۰ کوشید اسد را از وزارت دفاع برکنار نماید، اما حافظ اسد با کودتایی بدون خون‌ریزی در ۱۶ نوامبر ۱۹۷۰ کنترل اوضاع را به دست گرفت. در نتیجه این کودتا، صلاح جدید و نورالدین آتاسی از نخست‌وزیری و ریاست‌جمهوری و نیز مناصب حزبی برکنار و زندانی شدند و دولت تازه‌ای به نخست‌وزیری حافظ اسد تشکیل شد. چهارماه بعد، در ۱۲ مارس ۱۹۷۱، اسد به ریاست جمهوری سوریه انتخاب شد. او تمامی فعالیت‌های سیاسی را از طریق فرماندهی منطقه‌ای حزب بعث در انحصار خود درآورد.^۹

یکی از چالش‌های حافظ اسد در عرصه داخلی، مبارزه اخوان المسلمین سوریه با نظام بعث حاکم بود. تدوین قانون اساسی سکولار در ۱۹۷۳، پیوستن به فرایند صلح پس از جنگ در همان سال، و مداخله در لبنان به نفع مارونی‌ها و برضد گروه‌های فلسطینی، مهم‌ترین اقدامات حافظ اسد بود که مخالفت و اعتراض اخوان المسلمین سوریه را برانگیخت.

بعد از آنکه حسن البکر و صدام حسین با کودتایی مجدداً حزب بعث را در عراق به قدرت رسانیدند، با اینکه حاکمان هر دو کشور عراق و سوریه از نظر ایدئولوژیک بعثی بودند، برای رهبری جهان عرب با یکدیگر رقابت داشتند. به‌ویژه بعد از امضای قرارداد کمپ دیوید و منزوی شدن سادات در جهان عرب، این رقابت شدیدتر شد.

انقلاب اسلامی در ایران و آغاز جنگ عراق با ایران، موجب شده بود صدام حسین خود را در بین اعراب سنی قهرمان و خاکریز مقدم جلوگیری از سرایت انقلاب اسلامی و نفوذ ایران شیعه در منطقه قلمداد کند، و حال آنکه حافظ اسد برای تضعیف موقعیت رقیب خود صدام و دلایل دیگر، از ایران در جنگ با عراق حمایت می‌کرد. در چنین شرایطی نگرانی و دغدغه سلفی‌های

عربستان سعودی، اردن و کویت و شیخ‌نشین‌های دیگر خلیج فارس ناشی از نفوذ روزافزون جمهوری اسلامی ایران در بین شیعیان لبنان، و ایجاد محور لبنان - سوریه - ایران (که با روی کار آمدن دولت شیعه در عراق تکمیل شد، و ملک عبدالله اردن آن را هلال شیعی می‌نامد) موجب شد که آنان اخوان‌المسلمین سوریه را در خفا تحریض و تجهیز به شورش علیه حافظ اسد نمایند. اما ریشه اصلی و قدیمی مخالفت آنان، افزایش نقش علویان در نظام سیاسی سوریه و افول قدرت سیاسی و اقتصادی اهل تسنن بود. در نتیجه، اخوان‌المسلمین سوریه خط‌مشی مسلحانه را در مبارزه با حکومت حافظ اسد در پیش گرفت.^{۱۰}

سنی‌مذهب‌های سوریه اغلب از شاخه سلفی اخوان‌المسلمین بودند که با شورش‌های آنان در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۲ درگیری‌های شهر حما، حمص و ادلب به وجود آمد. در این وقایع نیروهای وابسته به گروهان‌های دفاع (سرایا الدفاع) به رهبری ژنرال رفعت اسد با قدرت تمام شورش را سرکوب کرد. گفته شد که ۳۰-۱۵ هزار نفر در این وقایع کشته شدند. در زمان وقایع سرکوب اخوان‌المسلمین در حما، عبدالحلیم خدام وزیر خارجه و معاون رییس‌جمهور بود. وی در یک دوره انتقالی بعد از فوت حافظ اسد به مدت ۶ هفته کفیل ریاست جمهوری بود. خدام اینک یکی از هماهنگ‌کنندگان مخالفان بشار اسد است (او سنی‌مذهب و باجناق رفیق حریری لبنان و ملک عبدالله پادشاه عربستان است) که در سال ۲۰۰۵ به فرانسه پناهنده شد و در سلک مخالفان خانواده اسد درآمد.

حافظ اسد، که از ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ قدرت اول در سوریه بود، یکی از رهبران باهوش و قدرتمند جهان عرب به‌شمار می‌رفت. او نیز همچون سایر رهبران جهان عرب در صدد بود تا قدرت را خانوادگی نماید، لذا باسل فرزند بزرگ خود را برای این کار آماده می‌ساخت؛ اما مرگ نابهنگام او در یک تصادف رانندگی باعث شد حافظ اسد و حلقه او به فکر جانشین دیگری برآیند که نه تنها جاه‌طلبی سیاسی نداشت، بلکه از نظر سنی نیز حایز شرایط پذیرش قدرت نبود و این امر مستلزم تغییر قانون اساسی بود. لذا بشار از لندن فراخوانده شد و برای آماده شدن برای مسئولیت‌های غیرمترقبه‌اش به ارتش رفت. وقتی بشار در سال ۲۰۰۰ جانشین پدر شد، طبق قانون اساسی سوریه حداقل سن لازم برای ریاست جمهوری ۴۰ سال بود، و او ۳۵ سال

بیشتر نداشت. لذا برای رفع محذور در این قانون تجدید نظر شد و حداقل سن را به ۳۴ سال تقلیل دادند. بشار اسد اینک حدود ۱۲ سال است که در سوریه فرمان می‌راند. به‌دنبال ناآرامی‌های دو سال گذشته، طی رفراندومی برای تجدید نظر در قانون اساسی سوریه در اسفند ۱۳۹۰، سوریه از سیستم تک‌حزبی که انحصار قدرت در دست حزب بعث بود، خارج شد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد تفکر بعثی از دروازه سیاست خاورمیانه گذشته و به تاریخ پیوست، اما واقعیت آن است که میراث آن در عرصه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری سیاسی هنوز برجاست و در کنار حلقه‌های امنیتی یکی از موانع اصلی انجام اصلاحات اعلانی بشار به‌شمار می‌رود. تقدیر و سرنوشت سیاسی اینک بشار اسد را به مسیر و جاده‌ای کشانده است که همانند اتوبان فرودگاهی که برادرش «باسل» در آن تصادف کرد، تاریک و مه‌آلود است. برای بشار اسد انتخاب او به‌جای پدر، تنها ارث بردن از مزایا و مواهب قدرت نبود، بلکه او وارث مشکلات و زخم‌های دیرینه و قرن بیستمی باز مانده از دوران پدر بود، این زخم‌ها با تغییر موازنه قدرت و تغییر در اوضاع و احوال بین‌المللی، و به‌تبع آنچه که به «بهار عرب» معروف شده است، در قرن بیست و یکم سر باز کرده‌اند. هرچند حافظ اسد در سایه اقتدار، کاریزما و مواهب درآمدهای ناشی از دیپلماسی شیخوختی و مقاومتی خود توانست کشور را بعد از انتخابات دهه ۱۹۹۰ سامان دهد، روی کار آمدن بشار زمینه را برای انجام اصلاحات فراهم ساخت؛ اصلاحاتی که در بدو ورود او به قدرت مورد ستایش تحلیلگران و موجب امیدواری مخالفین و منتقدان شد. با گذشت بیش از ۱۲ سال از حضور بشار در راس قدرت سوریه، اکنون این کشور ناآرامی‌هایی را تجربه می‌کند که بهانه آن امتناع رژیم وی از انجام اصلاحات واقعی و انسداد مجاری قانونی در دستیابی به خواست ملت اعلام می‌شود. در این بخش روند تحولات و تطورات اصلاحی در سوریه و موانع توفیق آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اپوزیسیون اسلام‌گرا و دولت حافظ اسد

یکی از برجسته‌ترین گروه‌های اسلامی معارض در سوریه اخوان المسلمین است. اخوان المسلمین سوریه در ۱۹۳۵ در شهر حلب به‌وسیله دکتر مصطفی السباعی به تأسی از

اخوان المسلمین مصر و به منظور مقابله با اشغال سوریه از سوی فرانسه و سروسامان دادن به اوضاع نابسامان اقتصادی و رفع شکاف موجود بین جهان عرب از طریق احیای اسلام به وجود آمد. اما بعدها عواملی چون لزوم همکاری با اعراب در بازپس‌گیری فلسطین اشغالی و سکنی گزیدن برخی از رهبران و اعضای اخوان المسلمین مصر در سوریه که پس از انحلال آن در ۱۹۵۴ صورت گرفت، به گسترش فعالیت‌های اخوان المسلمین سوریه کمک رساند. هدف اخوان المسلمین سوریه، استقرار یک نظام اسلامی جامع است که برای حصول به این هدف، نخست به ارشاد و موعظه مردم و دولت روی آورد، اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ گروهی از اعضای جنبش این روش را بی‌نتیجه ارزیابی کرده و جهاد علیه دولت را برگزیدند. این گروه به‌طور رسمی با تأسیس «جبهه اسلامی سوریه» در ۱۳۵۹ راه خود را از گروه اصلاح‌طلب اخوان المسلمین سوریه جدا کرده‌اند. السباعی - دوست حسن البنا - که اولین رهبر اخوان المسلمین سوریه بود، تا سال ۱۳۴۰ در این سمت باقی ماند. بعد از وی عصام عطار به‌رهبری اخوان برگزیده شد، اما با انشعابی در اخوان المسلمین شمال سوریه به رهبری امین یاغان و سپس تأسیس جبهه اسلامی سوریه (جناح طرفدار جهاد) به رهبری ابوالنصر البینونی، عملاً رهبری عطار بر کل اخوان المسلمین سوریه دوام نیاورد. از اواسط دهه ۵۰ شمسی، عدنان سعدالدین جای عطار را گرفت. در حال حاضر رهبری اخوان المسلمین سوریه به‌صورت جمعی انجام می‌گیرد. بارزترین مشخصه این جنبش در سوریه، مخالفت دایمی آن با دستگاه سیاسی کشور است. از مهم‌ترین جلوه این مخالفت، می‌توان به درگیری نظامی ۱۳۶۰ طرفداران جهاد ضد دولتی در جنبش اخوان المسلمین با نیروهای حکومتی اشاره کرد.^{۱۱}

طی آن، یک نبرد سه هفته‌ای در شهر حما صورت گرفت که منجر به کشته و مجروح شدن تعداد زیادی از مقامات دولتی و حزبی (حزب بعث سوریه) و نیز سرکوب شدید اعضای جنبش از سوی دولت بعثی سوریه گردید. با این وصف جنبش اخوان المسلمین سوریه تاکنون به دو دلیل نتوانسته است به‌عنوان یک نیروی مؤثر در سیاست‌های داخلی و خارجی سوریه ایفای نقش کند:

۱. وجود اختلاف در اخوان المسلمین بر سر مساله روش مبارزه علیه دولت؛ و ۲. اقدامات دولت در جهت اصلاح ساختار سیاسی و اقتصادی کشور. تحولات ناشی از بیداری اسلامی یا بهار عربی سبب شد تا اخوان المسلمین بار دیگر در جامعه سوریه قد علم نماید.

بعد از روی کار آمدن حزب بعث در ۱۹۶۳ میلادی سیاست‌های اقتصادی حزب بعث؛ یعنی ملی کردن، طبقه تجاری سنی مذهب را متضرر ساخت. بسیاری از تجار سوری به‌خصوص در شهر مرکزی حما مستقر بودند و رابطه بسیار نزدیکی با گروه اخوان داشتند. اولین برخوردها بین اکثریت سنی مذهب و دولت (اقلیت علوی) در قالب برخورد بین اخوان المسلمین و دولت خود را نشان داد. بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ و درست بعد از روی کار آمدن اسد در ۱۹۷۰ آرامش وجود داشت، ولی بین سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ برخوردها بین دولت و اخوان شدت یافت و سوریه در مسیر جنگ داخلی قرار گرفت. در سال ۱۹۸۲ که شهر حما در محاصره اخوان بود، دولت به شهر حمله‌ور شد و حدود ۱۵۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ نفر را کشت.

حافظ اسد با این اقدام توانست کانون اعتراض اخوان المسلمین در سوریه را به بهای تبدیل شدن به یک دیکتاتور در افکار عمومی جهان و جامعه سرکوب کند. علاوه بر قتل عام حما، حافظ اسد کانون‌های مختلفی همچون کانون وکلا، مهندسان، داروسازان و غیره را در اوایل دهه ۱۹۸۰ منحل نمود. در هر صورت، در دوره حافظ اسد و قبل از ورود به قرن بیست و یکم یکی از مهم‌ترین موانع حکومت حافظ اسد یعنی اخوان المسلمین از سر راه برداشته شد. شایان ذکر است که در دوره حافظ اسد اپوزیسیون سوریه بیشتر ماهیت اسلامی داشت. دولت سوریه بعد از سرکوبی اخوان المسلمین در شهر حما، به یک دولت پلیسی واقعی تبدیل شد. رژیم اسد، با توجه به اینکه درصد بالایی از مردم مسلمان و سنی مذهب بودند، قدرت اسلام را درک کرد. نکته دیگر اینکه رژیم به این نکته پی برد که سرکوب سلبی شاید بتواند مخالفان آشکار داخلی و خارجی را تار و مار کند، اما راه حل نهایی نیست. لذا دولت سوریه بعد از سرکوبی اخوان درصدد تاسیس و تحکیم اسلام سیاسی برآمد. در قالب این سیاست دولت تصمیم گرفت خود مشابه جدیدی از اسلام را تاسیس نموده و احساسات مذهبی را جذب نماید و مانع شود تا گروه‌های اسلامی مخالف دولت از این احساسات بهره‌برداری کنند.

در نتیجه، دولت در دهه ۱۹۸۰ شروع به ساختن مساجد و مسابقات قرآن برگزار نمود، مردم را به رعایت حجاب دعوت کرد، از ۱۹۹۰ نیز جهت جلوگیری از تبدیل شدن مساجد به محل و مبدا مخالفت و شورش، مبلغان را مجبور به دریافت مجوز می‌کرد، در پادگان‌ها اقامه نماز

مجاز شد. در ادامه این مشی بشار اسد حتی به افراد مورد حمایت خود اجازه می‌داد تا از دولت انتقاد نمایند. در این میان می‌توان به محمد حبش، عضو مجلس، و صلاح گفترو، امام مسجد ابونور، اشاره کرد. گفترو به صراحت اعلام می‌کرد که که اسلام حاکم در ترکیه بهترین مدل برای تقلید است. حبش نیز خواستار لغو قانون ۴۹ شده بود و از قانونی شدن احزاب سیاسی اسلامی حمایت می‌نمود. در این راستا سوری البوتی، یک متفکر اسلام‌گرا، از جنبش اسلامی زنان حمایت نمود. در ۲۰۰۱ حبش اجازه یافت جلسات فرهنگی اجتماعی را برای گسترش اسلام میانه‌روی مورد نظر دولت برگزار کند. در این جلسات حبش تفاوت بین مسلمانان محافظه‌کار و رادیکال را چنین توصیف کرد: «مسلمانان گروه اول طرفدار اصلاح و بازسازی اسلام هستند، ولی مسلمانان گروه دوم که حدود کمتر از یک درصد را تشکیل می‌دهند، بیشتر خشونت را ترویج می‌دهند» این اقدامات در شرایطی دنبال می‌شد که هیچ اپوزیسیون داخلی اسلامی وجود نداشت و حکم فعالان و شرکت‌کنندگان در اخوان المسلمین قانوناً اعدام بود.^{۱۲}

به هر حال دولت موفق شده بود اسلام‌گرایی و احساسات مذهبی را کنترل کند. در مورد رشد اسلام‌گرایی در دهه اخیر در جهان اسلام، دیدگاه‌های مختلفی ارایه شده است. هانتینگتون رشد اسلام‌گرایی را در عدم رضایت مسلمانان از سلطه و تهاجم غرب بر جهان اسلام می‌داند و دکمجیان ظهور اسلام‌گرایی را معلول بحران‌های داخلی کشورهای اسلامی دانسته است. به‌زعم تحلیلگران، هر دو عامل را می‌توان در روند رو به رشد اسلام‌گرایی در خاورمیانه و به‌خصوص سوریه موثر دانست. تنفر شدید از آمریکا به دلیل حمایت از اسرائیل، حمله آمریکا به کشورهای اسلامی در خاورمیانه و مبانی سکولار رژیم بعث و بی‌توجهی آن در اجرای احکام اسلامی مطابق تفسیر اسلام‌گرایان و موضع تند آنها نسبت به علویان را بایستی از دلایل تعارض جریان‌های اسلام‌گرا با بشار اسد دانست، به‌گونه‌ای که اسلام‌گرایان سوریه به یکی از جریانات معارض غیرقابل انعطاف تبدیل شده است.

اپوزیسیون سکولار و رژیم بشار اسد

در تاریخ هفدهم جولای ۲۰۰۰ میلادی اپوزیسیون سوریه بعد از سخنرانی بشار اسد احساس کرد که وقت تغییر فرا رسیده و فضا برای اظهار نظر آماده است. محورهای سخنرانی بشار اسد در این تاریخ شامل موارد زیر بود:

۱. پررنگ شدن نقش شهروندان در سوریه؛

۲. حرکت جدی به سوی توسعه به عنوان یک ضرورت؛

۳. شفاف سازی سیاسی و اقتصادی؛

۴. حرکت به سوی دموکراسی؛

۵. اصلاحات اجرایی و آموزشی؛ و

۶. آماده ساختن سوریه برای قرن ۲۱.

بشار برخلاف حافظ اسد که تمرکز خویش را بر امور سیاست خارجی بنا نهاده بود، امور داخلی را مورد توجه قرار داد.

بهار دمشق و بیانیه های ۹۹ و ۱۰۰۰ و نقش آن در تحولات سوریه

بهار دمشق به دوره ای اطلاق می شود که آزادی بیان، تربیون های آزاد و فعالیت های سیاسی با آزادی دنبال می شد به زعم نویسنده مقاله، بهار دمشق دو ستون اصلی داشت که یکی شامل تربیون های بحث آزاد یا گردهمایی ها بود و دیگری بیانیه های ۹۹ و ۱۰۰۰ بود؛ هرچند شروع این گردهمایی ها به روزهای قبل از مرگ حافظ اسد بر می گردد که در آن روزها میشل کیلو، روزنامه نگاران معروف، فعالان سیاسی و هنرمندان را در خانه نبیل المالح جمع می نمود دستاورد این گردهمایی «کمیته های بازسازی جامعه مدنی» نام گرفت شروع به کار این کمیته ها با جلسات بحث آزاد در ارتباط با بازسازی جنبش های دموکراتیک و فرهنگی در سوریه آغاز شد تربیون های دیگری نیز به زودی شروع به کار نمود علاوه بر گردهمایی ها و تربیون های بحث آزاد، ریاض السیف تربیون دیگری را در منزلش در دمشق ایجاد نمود این تربیون، بحث آزاد یا دیالوگ ملی نام داشت علاوه بر تربیون های بحث آزاد، میراث دیگر بهار دمشق، بیانیه های عمومی بودند که به بیانیه های ۹۹ و ۱۰۰۰ معروف هستند

در سپتامبر ۲۰۰۰ در روزنامه *الحیات* چاپ لندن، بیانیه‌ای صادر شد که به امضای ۹۹ تن از روشنفکران، مخالفان دولت و فعالان جامعه مدنی سوریه رسیده بود. خواسته‌های آنان از دولت عبارت بود از:

۱. پایان دادن به وضعیت اضطراری که از ۱۹۶۳ برقرار شده بود؛
 ۲. عفو زندانیان سیاسی؛
 ۳. اعطای آزادی‌های سیاسی؛ و
 ۴. آزادسازی زندگی عمومی از قوانین محدودکننده.
- در ژانویه ۲۰۰۱ میلادی بیانیه دیگری صادر شد که به امضای ۱۰۰۰ مخالف سیاسی رسید. خواسته‌های آنان عبارت بود از:
۱. لغو قانون وضعیت فوق‌العاده؛
 ۲. آزادی‌های سیاسی کامل؛
 ۳. آزادی مطبوعات؛
 ۴. قانون انتخابات آزاد؛
 ۵. قوه قضاییه مستقل؛
 ۶. حقوق اقتصادی مساوی برای تمام شهروندان؛
 ۷. بازنگری در فعالیت‌ها و سازمان مترقی ملی یادمان احزابی که در اتحاد با دولت بودند؛ و
 ۸. پایان تبعیض علیه زنان.

دولت در بیانیه ۹۹ هیچ عکس‌العملی نشان نداد، ولی بیانیه ۱۰۰۰ مصادف با پایان بهار دمشق شد. ستون دوم بهار دمشق محل تبادل نظر اندیشمندان و منتقدان بود. علاوه بر دو تریبون یا گردهمایی که بدان اشاره رفت، تریبون‌های دیگری نیز وجود داشتند که از آن جمله می‌توان به تریبون‌های آزاد الکواکبی در حلب؛ و تریبون آزاد ترئوس به رهبری حبیب الفتاس اشاره نمود. سرانجام اینکه از فوریه ۲۰۰۱ میلادی، رژیم بشار شروع به دستگیری گسترده و برخورد شدید با اعضای اپوزیسیون نمود و اوضاع را به‌صورت موقت آرام نمود.^{۱۳}

چگونه بهار دمشق به زمستان دمشق تبدیل شد؟

دولت در فوریه ۲۰۰۱ شروع به سرکوب جامعه مدنی و فعالیت‌های سیاسی نمود. برای نیل به این هدف، دولت روسای منطقه‌ای حزب بعث را به ۱۷ استان و ۴ دانشگاه اصلی کشور اعزام نمود تا اقدامات خود را علیه مباحث آزاداندیشی-تربیت‌ها، اجتماعات، انتقاد از دولت شروع نمایند. بعد از سخنرانی خدام در دانشگاه دمشق این اقدامات از سوی دولت شدت و حدت بیشتری گرفت. خدام طی سخنرانی خود گفت جریان‌های اخیر (بحث‌های آزاداندیشی، تربیت‌ها و غیره) نه دموکراسی است نه آزادی. هیچ شهروندی حق ندارد به اساس جامعه حمله‌ور شود؛ چون وقتی امنیت و ثبات جامعه پایان می‌یابد، آزادی نیز پایان می‌یابد. به نظر وی هدف از این تربیت‌ها منحرف کردن توجه دولت سوریه از موضوع مهمی چون کشمکش اعراب و اسرائیل عنوان شد. به دنبال سخنرانی خدام، دولت برای برگزارکنندگان شرایط جدیدی را اتخاذ نمود که عملاً منجر به تعطیلی این مراکز و فعالیت‌ها می‌شد. این شرایط جدید عبارت بودند از: ۱. اخذ مجوز ۱۵ روز قبل از برگزاری اجتماع؛ ۲. یک کپی از سخنرانی و نام سخنران؛ ۳. نام حضار شرکت‌کننده در تربیت؛ و ۴. محل گردهمایی و اسم میزبان.

به دنبال این قوانین، دولت شروع به بدنام کردن اعضای اپوزیسیون نمود و اعضای آنها را عامل خارجی نامید. سپس در ماه‌های آگوست و سپتامبر ۲۰۰۱ بیشتر اعضای فعال بهار دمشق را دستگیر نمود که می‌توان به ریاض السیف، مامون حمص، عارف دلیله و ریاض الترح اشاره نمود. در نتیجه این سخت‌گیری‌ها، اکثر اجتماعات ممنوع شدند و تنها تربیت‌ها که دولت مزاحم آن نمی‌شد، تربیت‌های آتاسی بود. بشار وجود این تربیت‌ها و گردهمایی را شاهد و گواهی برای آزادی و دموکراسی در سوریه می‌دانست.^{۱۴}

به هر حال تربیت‌های آتاسی ادامه یافت. دولت ابتدا شرکت‌کنندگان را تحت نظارت داشت؛ یعنی تمام اعضای که در جلسه شرکت می‌کردند می‌دانستند کنترل می‌شوند و هر کس از خط قرمز عبور می‌کرد، حذف می‌شد. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا بهار ۲۰۰۵؛ یعنی تاریخ دقیق بسته شدن این گردهمایی، دولت راهبرد متفاوتی را به نام «راهبرد اشغال» به کار برد. در این چارچوب، در یک گردهمایی که در ۲۰۰۳ توسط تربیت‌های آتاسی برگزار شد، اکثر اعضای

شرکت کننده در آن را اعضای دستگاه امنیتی سوریه تشکیل می دادند؛ از ۳۰۰ نفر شرکت کننده حدود ۲۵۰ نفر از نیروهای دولتی و امنیتی بودند. اعضای غیروابسته به دولت از دیدن چنین صحنه‌ای ناراحت شده و دیگر در جلسات شرکت نکردند. تا سال ۲۰۰۵ این راهبرد ادامه یافت، تا جایی که چند روز قبل از بسته شدن تنها تریبون آزاد، اعضای وابسته به دولت حدود ۱۰۰ درصد حاضران در جلسات را تشکیل می دادند. با بسته شدن مراکزی که در نتیجه بهار دمشق شکل گرفته بود، امید به اصلاحات عملاً خاموش شد، اما این به معنای پایان کار نبود، بلکه روح بهار دمشق را گروه‌های حقوق بشری، نشریات و گروه‌های جامعه مدنی در سطحی ضعیف‌تر و کوچک‌تر ادامه دادند. نقش گروه‌های حقوق بشر، نشریات و گروه‌های جامعه مدنی در زنده نگه داشتن شعله بهار دمشق و رویکردهای ارتباطی و تعاملی آن در فضای مجازی مداوم یافت.^{۱۵}

گروه‌های حقوق بشر

این گروه‌ها با استفاده از اینترنت به انعکاس وضعیت حقوق بشر در کشور سوریه پرداختند. قرایی، رهبر سازمان ملی حقوق بشر در سوریه، ایمیل‌هایی به افراد و سازمان‌های گوناگون می فرستاد و در ارتباط با دستگیری‌ها، دادگاه‌ها و نقض حقوق بشر به آنها اطلاع‌رسانی می کرد، هم‌زمان سایت دیگری وجود داشت به نام «ترا»^(۱) که مرکزی برای وضعیت حقوق بشر و زنان در سوریه بود و یا سایتی که ایمن عبدالنور آن را مدیریت می نمود. وی مطالبی را در ارتباط با امور خارجی، سیاست اجتماعی و اصلاحات به حدود ۱۷۰۰۰ کاربر که ۱۱ هزار نفر آنان سوری بودند، می فرستاد.

بیانیه دمشق؛ تلاش دیگر از سوی مخالفان

نقطه عطف این بیانیه آن بود که به امضای پنج گروه سیاسی و ۹ چهره معروف اپوزیسیون رسید. نکته دیگر اینکه احزاب مخالف کرد نیز این بیانیه را امضا نمودند و در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ آن را منتشر ساختند.

1. Thara

نکات قابل توجه در این بیانیه عبارت بود از:

۱. تعیین آزادی افراد، گروه‌ها و اقلیت‌های ملی؛
۲. یافتن یک راه حل دموکراتیک برای مساله کردستان در سوریه و تضمین حقوق و تساوی تمام شهروندان کرد سوری؛
۳. پایان دادن به قانون فوق‌العاده و لغو قانون ۴۹؛
۴. اجازه ایجاد گردهمایی‌ها و تربیون‌ها برای تنظیم و سازماندهی فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی؛
۵. انتخاب یک مجلس جدید برای یک قانون اساسی جدید؛
۶. نفی حق انحصار و فراقانونی احزاب؛ و
۷. ایجاد یک رژیم ملی دموکراتیک به‌عنوان یک راهکار اساسی برای اعمال تغییرات و اصلاحات سیاسی.^{۱۶}

بیانیه بیروت - دمشق

این بیانیه را شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی تحریم شده امضا کردند. در می ۲۰۰۶ افراد و گروه‌های فوق‌الذکر بیانیه دیگری را انتشار دادند که از سیاست سوریه در لبنان انتقاد می‌نمود. این بیانیه در ۱۲ می توسط رسانه‌های لبنانی و مخالف سوریه منتشر شد. متن بیانیه دربرگیرنده نکات زیر بود:

۱. احترام برای استقلال و حاکمیت هم سوریه و هم لبنان؛
۲. احترام همه‌جانبه برای قانون‌ها، نهادها، انتخابات و حقوق بشر؛
۳. برپایی رژیم‌هایی با محوریت دموکراسی در هر دو کشور؛
۴. محکوم کردن و ابراز انزجار از ترور سیاسی و حمایت از تحقیقات درباره قتل نخست‌وزیر فقید لبنان؛ رفیق حریری.

بیانیه مذکور را ۲۵۰ روشنفکر لبنانی و سوری امضا کردند. دولت مانند فوریه ۲۰۰۱ گسترده‌ترین سرکوب‌ها و دستگیری‌ها را طی یک هفته به راه انداخت. رسانه‌های دولتی نیز این

بیانیه را محکوم و آن را مشکوک قلمداد کردند دولت سوریه در مقابل این بیانیه دو تن از مهم‌ترین مخالفان دولت که این بیایه را امضا کرده بودند؛ یعنی میشل کیلو و انورالبونی، دستگیر و زندانی نمود.

دستاوردهای بهار دمشق، بیانیه دمشق و بیانیه بیروت – دمشق

به‌زعم مخالفان رژیم سوریه، بهار دمشق نکته بسیار مهمی را به حکومت سوریه و جهان ثابت کرد که جامعه سوریه به‌گونه‌ای است که اگر آزادی بیان و آزادی اجتماع بدان داده شود، شهروندان سوری نهایت استفاده را از این فرصت خواهند نمود. بیانیه‌های یاد شده تبلور تقاضای اپوزیسیون برای تغییر رژیم و اصلاحات دموکراتیک بود. مفاد بیانیه دمشق ثابت کرد که سوریه نمی‌تواند تا زمانی که به نام ماده هشتم قانون اساسی اداره می‌شود، تغییری در آن حاصل گردد. طبق ماده هشت قانون اساسی، حزب بعث حزب پیشرو در دولت و جامعه است.^{۱۷}

با این حال، در میان مخالفان حکومت سوریه نوعی درگیری و عدم تفاهم وجود دارد. شکاف میان اپوزیسیون را می‌توان در ۳ قالب بررسی نمود: ۱. شکاف عربی و کردی؛ ۲. شکاف نسلی؛ و ۳. شکاف سکولار و اسلام‌گرا.

۱. **اختلاف میان اعراب و کردها:** در میان خود این شکاف‌ها دامنه‌ای از تنوع و تکثر مشاهده می‌شود؛ به‌طور نمونه در میان جریان کردی بالغ بر چندین حزب با گرایش و اندیشه سیاسی متفاوت به‌چشم می‌خورد که هرکدام عقاید خاص خود را دارند.

۲. **شکاف نسلی:** شکاف میان پیر و جوان بزرگ‌ترین نقطه ضعف اپوزیسیون است. نسل ۱۹۷۰ به بعد فقط حزب بعث و سوریه تحت حکومت اسد را می‌شناسد، اما نسل ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ انقلاب حزب بعث در سال ۱۹۶۳ را دیده بود، همچنین جنگ بلندمدت بین رژیم سوریه و اخوان‌المسلمین را شاهد بود که سرانجام در ۱۹۷۰ خانواده اسد سوریه را تحت تسلط کامل خود در آورده بود. نسل ۱۹۴۰ و ۱۹۳۰، استقلال سوریه را از حکومت فرانسه به‌خاطر می‌آورد و حتی روزهای سوریه دموکراتیک بین سال‌های ۵۸-۱۹۵۴ را به‌خاطر دارد. شایان ذکر است که اعضا و ستون‌های اصلی اپوزیسیون ریاض سیف، میشل کیلو، ریاض الترح، هیثم المالح که همگی شصت یا هفتاد سال داشتند.

تحلیل برخی از مخالفان آن است که نسل جدید سوریه نیز هیچ تمایل و علاقه‌ای به سیاست ندارد. سیستم آموزش و پرورش به گونه‌ای است که در دوره ابتدایی تمام دانش‌آموزان این دوره یونیفورم‌هایی بر تن کرده‌اند که ورای نماد حزب بعث می‌باشد. حتی دانش‌آموزان هر روز صبح به اسد احترام نظامی می‌کنند. در دوره متوسط تمام دانش‌آموزان باید به واحد جوانان انقلابی که در ۱۹۶۳ ایجاد شد، ملحق گردند. در دانشگاه نیز دانشجویان باید نوشته‌های خود را به شبکه‌های دستگاه امنیتی تحویل دهند. آنان همچنین باید به اتحادیه دانشجویان ملی سوریه ملحق شوند. همچنین، گمان می‌رود بسیاری از جوانان سوریه یا نسل جدید این کشور اصلاً نمی‌دانند قانون فوق‌العاده چیست و قانون اساسی چه می‌گوید. حتی آنها نام و اعضای پارلمان را نمی‌شناسند یا اصلاً نمی‌دانند بلندی‌های جولان کجاست؟ حتی بعضی از دانشجویان دانشگاه دمشق در لاذقیه صحبت کردن درباره سیاست را بی‌فایده می‌دانند؛ چرا که آنها هیچ قدرتی ندارند تا فرصت موجود را تغییر دهند. همین شکاف نسلی، چه در سوریه و چه در میان مخالفان، سبب کاهش قدرت و میزان اثرگذاری آنان شده است.

در هر صورت به سه دلیل شوق برای فعالیت سیاسی در بین جوانان بسیار کم است:

۱. جوانان تمایل به دادن هزینه ندارند (از دست دادن شغل و زندگی آرام و غیره)؛
۲. هیچ کدام از احزاب برنامه‌ای منسجم برای بسیج جوانان نداشتند، به عبارت دیگر احزاب برنامه‌ای برای تشویق و برانگیزاندن آنها نداشتند؛ و
۳. از سوی دولت احساس می‌شد که درگیر کردن جوانان در فعالیت‌های جامعه مدنی تهدید بسیار بزرگی علیه امنیت رژیم است.

بهترین مثال مربوط به تربیون و گردهمایی آتاسی است که در قالب این گردهمایی، جوانان (دانشجویان) کمیته جوانان را به راه انداختند، شرکت کنندگان و سخنرانان کمیته جوانان، دانشجویانی بودند که از دانشگاه به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌شان اخراج شده بودند. تشکیل چنین کمیته‌ای از سوی رژیم یک خطر جدی قلمداد شد و در نهایت، دولت گردهمایی مذکور را مجبور کرد فعالیت‌های جوانان را در قالب کمیته جوانان تعطیل کند، با این ادعا که تشکیل چنین جلساتی باعث فساد قشر جوان می‌شود.

۳. شکاف سکولار - اسلام‌گرا: یکی از موضوعات دیگری که عملاً تحولات سوریه را با پیچیدگی مواجه ساخته، تنوع قومی این جامعه است. طبیعتاً فقدان شفافیت رفتاری و نگرانی از حاکمیت اندیشه‌های بنیادگرا نه تنها مانع از اجماع گروه‌های اپوزیسیون در داخل می‌گردد، بلکه نوعی حزم و احتیاط در حمایت یا عدم حمایت افکار عمومی جهان یا کشورهای خارجی نسبت به سوریه شده است.^{۱۸}

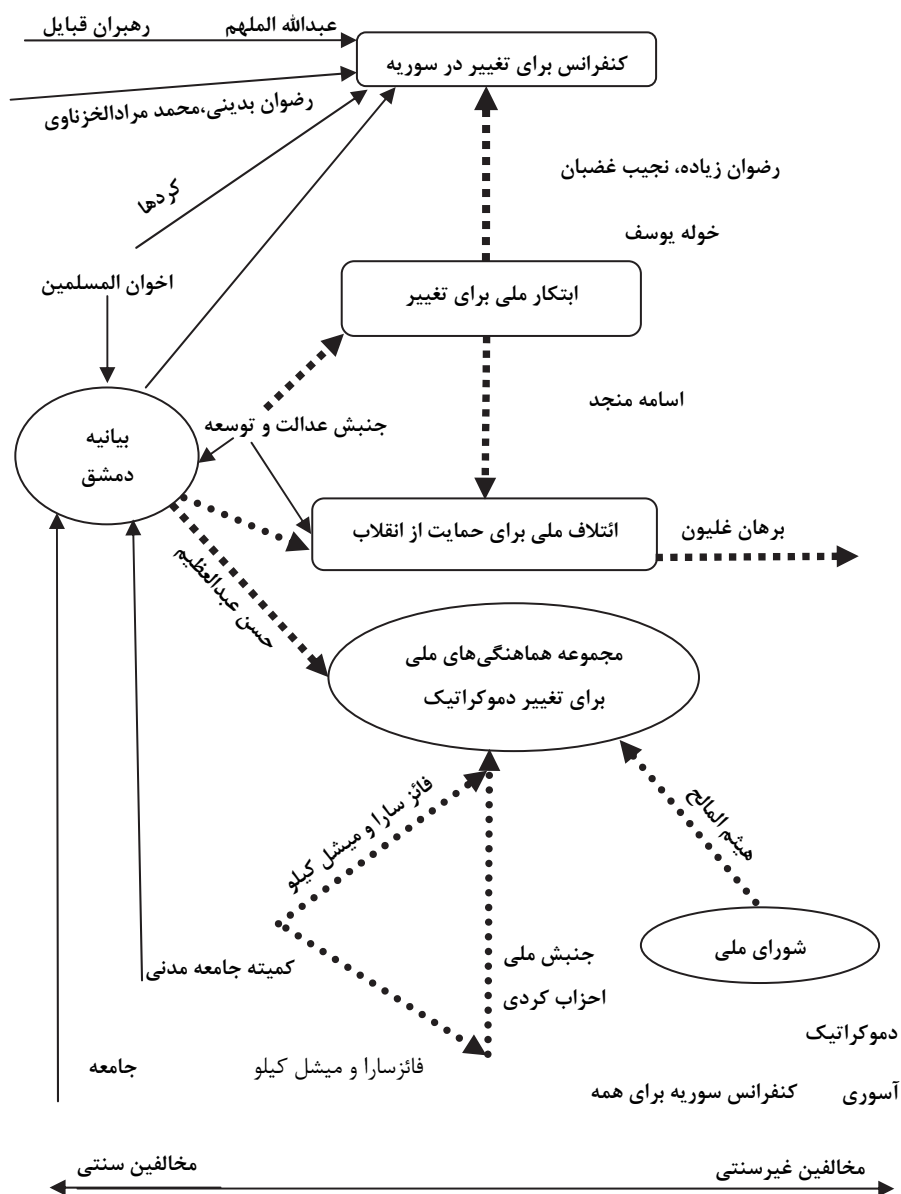
نتیجه‌گیری

این مطالعه به بررسی مخالفت‌های داخلی با دولت جمهوری عربی سوریه پرداخته است. هرچند این مقاله وضعیت جاری گروه‌های اپوزیسیون را مورد بررسی قرار داده است، اما مقاومت در برابر رژیم سوریه چیز جدیدی نیست. طی ۴۰ سال اخیر، دولت سوریه با مخالفت‌های داخلی مواجه بوده که محصول آن سال‌ها بی‌ثباتی در کشور بوده است. ربع قرن بعد از استقلال سوریه از فرانسه در ۱۹۴۶ این کشور با سلسله‌ای از کودتاها و ناآرامی‌ها و تغییرات در قدرت دست‌وپنجه نرم کرد. هرچند حزب بعث سوسیالیست عرب در سال ۱۹۶۳ قدرت را به دست گرفت، اما دهه ۱۹۶۰ تجربه‌ای از کودتاهای داخلی، تصفیه‌های درون‌حزبی و در نهایت ظهور رهبری جدید از علویان بود که به مذاق اهل سنت سوریه خوش نیامد.

زمانی که حافظ اسد قدرت را در ۱۹۷۰ از طریق کودتا به دست گرفت، سوریه وارد دوره جدیدی از ثبات داخلی نسبی شد. مسلمانان سنی مذهب سوریه که پیوند وثیقی هم با تجارت داشتند، از روی کار آمدن سکولارها، طبقات فقیر و اقلیت‌ها در کادر رهبری حزب بعث بعد از ۱۹۶۳ به شدت عصبانی بودند. ملی‌سازی بخش‌های زیادی از اقتصاد کشور، منافع سیاسی و اقتصادی سنی‌ها را تهدید نمود. این مقطع هم‌زمان است با فعالیت‌های جنبش جوانان انقلابی معروف به نسل ۱۹۶۷ که مسیر جهان عرب را در جنگ اعراب و اسرائیل، تمایل به کمونیست‌ها و گروه‌ها و جنبش‌های معترض به فساد سیاسی و اقتصادی و بی‌لیاقتی رهبران جهان عرب می‌دید. بدین روی از همین مقطع منابع موازی منازعه و اپوزیسیون به‌خصوص در شکل سکولار خود در سوریه شکل گرفت.

در طول دوران حاکمیت حافظ اسد مهم‌ترین و موثرترین چالش برای حکومت اخوان المسلمین بود که در ۱۹۸۲ سرکوب و غیرقانونی اعلام گردید. به دنبال سرکوب و قتل عام مخالفین سنی در شهر حما، اسد قدرت اسلام‌گرایی در سوریه را درک کرد و به دنبال بدیلی برای خلع سلاح آنها برآمد. تاسیس اسلام سیاسی میانه‌رو و کنترل شده بدل اسد برای مقابله با این چالش بود. بعد از حوادث شهر حما، رژیم سوریه منابع معارضة را عمدتاً از سوی گروه‌های سکولار می‌دانست. اما حوادث و واقعیتهای جدید طی سال گذشته نشان داد که وزن و جایگاه اسلام‌گرایی در سوریه گسترده است. با روی کار آمدن بشار و وعده اصلاحات او به مردم، موجی از خوشحالی و امیدواری در جامعه به خصوص در بخش سکولار به وجود آمد که بهار دمشق زاینده و ثمره آن به شمار می‌رود. هرچند ظهور قدرتمند جریان‌ها و گروه‌های اجتماعی خواهان اصلاحات بخش‌های امنیتی رژیم را نگران کرد و تحت‌تاثیر این نگرانی‌ها بشار رای به تعطیلی این مراکز و فعالیت‌ها داد، اما مشکلات صرفاً زیرزمینی و فراملی گردید. جنبش بیداری در جهان عرب از تونس، لیبی و مصر بر فعال شدن این شکاف‌ها تأثیر گذاشته، به گونه‌ای که امروز در سوریه منطق و گفتگو جای خود را به اسحله داد. تصلب نظام سیاسی در غیرامنیتی دیدن مطالبات سیاسی، اجتماعی، مذهبی و قومی، انحصارگرایی حزب بعث در عرصه قدرت و تصمیم‌گیری‌ها و اعمال مدیریت معطوف به شرایط ویژه و برخوردهای سلبی به جای شیوه‌های ایجابی در اصلاحات از مواردی بود که عملاً اصلاحات در سوریه را متوقف نمود و زمینه را برای اتخاذ شیوه «مبارزه در رژیم» به جای «مبارزه با رژیم»، توسل به نیروهای بیگانه برای اپوزیسیون فراهم ساخت. طبیعتاً پیچیدگی و چندسطحی بودن بحران سوریه و گره خوردن مطالبات اپوزیسیون اسلام‌گرا و سکولار با مداخلات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای آینده‌ای پر از ابهام و پرهزینه برای سوریه به ارمغان آورد و به یقین بخش زیادی از منابع، امکانات و مقدرات ملی این کشور را به هدر خواهد داد. اتخاذ ادراک موسع از امنیت و الغا قوانین و مقرراتی همچون قانون ۴۹، پایان بخشیدن به حاکمیت انحصاری حزب و پذیرش تدریجی معارضین در عرصه سیاسی، موضوعاتی بودند که اگر زمانی که بشار اسد وعده اصلاحات در ۲۰۰۰ را مطرح نمود به طور تدریجی و با تامل عملی می‌شد، شاید امروز سوریه مجبور به تجربه بحران‌های فعلی نمی‌بود.

نمودار: سنخ‌شناسی اپوزیسیون سوریه



پاورقی‌ها:

۱. مهران کامروا، *خاورمیانه معاصر*، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۸؛ حمید احمدی، *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹.
۲. علی السمان، *رویارویی مسلک‌ها و جنبش‌های سیاسی در خاورمیانه عربی تا سال ۱۹۶۷*، ترجمه حمید نوحی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۵۷، صص ۷۷-۱۱۵.
۳. همان.
۴. لوییس فاست، *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، ترجمه احمد سلطانی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶.
۵. هرایر دکمجیان، *جنبش‌های اسلامی در جهان عرب*، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶.
۶. همان.
۷. مجید خدوری، *گرایش‌های سیاسی در جهان عرب*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۶.
8. Eliezer Tavber, *The Formation of Modern and Iran*, England, 1995.
9. Eberhard Kienle, *Bath v. Bath; the Conflict between Syria and Iraq (1968-1989)*, London: I. B. Taris, 1990.
10. Robert. B. Satloff, "The Politics of Change in the Middle East," *Washington Institute for Near East Policy*, 1993, pp. 11-31.
۱۱. هرایر دکمجیان، پیشین.
12. Patrick Seale, *Asad: Struggle for the Middle East*, Berkeley: University of California Perss, 1989, pp. 171-318.
13. Eyal Zisser, *Commanding Syria: Basher Al-Asad and the First Years in Powers*, London: 2007.
14. Ibid.
15. Seth Wikas, "Battling the Lion of Damascus: Syria's Domestic Opposition and the Asad Regime," *the Washington Institute for Near East Policy*, 2011, pp. 4-5.
16. Alan Gorge, *Syria: Neither Bread nor Freedom*, London: Zed Books, 2003, p. 33.
17. WWW. mefroum. org/article/465.
18. Seth Wikas, op.cit., pp. 6-10.